

این بیت آخر مؤید تفسیر ب از «هیچ نتوانند دید جز زان جایگاه» است. بلافاصله پس از این بیت، حکایت زیر را می خوانیم:

خاست اندر مصر قحطی ناگهان
خلق می مردند و می گفتند: نان
جمله ره خلق بر هم مرده بود
نیم مرده زنده را می خورده بود
از قضا دیوانه ای چون آن بدید
خلق می مردند و نامد نان پدید

گفت: ای دارنده دنیا و دین
چون نداری رزق، کمتر آفرین
حال ممکن است این سؤال پیش بیاید که
آیا این دیوانگان دائماً بر همین حال اند؟
عطار می گوید: خیر! این حال است،
می آید و می رود. در غلبه این حال یگانگی،
این اشتلم های گستاخ و ارما از بن جان
صمیمانه را بر زبان می رانند. این اشتلم ها
حاکمی از یک درگیری با خداست، اصطکاک
شدید در حد احراق و این اشتلم ها دود آن
حریق است. ولی بعد از آن، وقتی به خود
می آیند، عذر می خواهند. ادامه بلا واسطه
ابیات:

هر که او گستاخ این درگه شود
عذر خواهد باز چون آگه شود
گر کژی گوید بدین درگه نه راست
عذر آن داند به شیرینی پخواست

الحکایة و التمثیل

بود آن دیوانه خون از دل چکان
زان که سنگ انداختندش کودکان
رفت آخر تا به کنج گلخنی
بود اندر کنج گلخن روزنی
شد از آن روزن تگرگی آشکار
بر سر دیوانه آمد در نثار
چون تگرگ از سنگ می نشناخت باز

کرد بیهوده زبان خود دراز
داد دیوانه بسی دشنام زشت
کز چه اندازند بر من سنگ و خشت
تیره بود آن خانه افتادش گمان
کاین مگر هم کودکان اند این زمان
تا که از جایی دری بگشود باد

روشنی در خانه گلخن فتاد
باز دانست او تگرگ اینجاست سنگ
دل شدش از دادن دشنام تنگ
گفت: یارب تیره بود این گلخنم
سهو کردم هر چه گفتم آن منم
گاهی وقت ها هم درگیری و دست
به گریبان شدن سالک صاحب واقعه و

در عهد، امانت، رساندن پیغام، ...^۲.
عطار بر اساس یک ویژگی سبکی اش
در یک بند روایی یا یک بند از سخن با
کاربردهای متفاوت یک نشانه زبانی در چند
عبارت کنایی بازی کرده است. این نشانه
زبانی در اینجا واژه «تاوان» است. در متن
حکایت، سه عبارت داریم:

الف) تاوان که راست: چه کسی باید
تاوان و غرامت بدهد؟

ب) تاوان بر اوست: او [= خدا] وظیفه
دارد غرامت بدهد.

ج) هر دورا تاوان از او بایست جست: هر
دوی شما باید از او غرامت بگیری.

تا اینجا میر کاریز همه خاک ها را سر خدا
ریخته است، ولی بیت بعدی:
یارب این تاوان چه نیکومی کند

هیچ تاوان نیست هر چه او می کند
زبان حال میر کاریز است، نه آنچه او بر زبان
آورده. «یارب» در اینجا معادل «ای خدا/
خدای من / ای خدای من» است که ما در
حالت شگفتی و در مثل چنین موقعیتی در
حالت تحسین بر زبان می رانیم (ای خدا!
چقدر این منظره قشنگه!). زبان حال میر
کاریز این است: ای خدای من! او چقدر
زیبا و نیکو کار را خراب می کند و قرارها و
ثبات ها را بر هم می زند (مصرع اول) و هر چه
او می کند:

الف) هیچ [= اصلاً] تاوان کردنی در
کار نیست، یعنی خراب کاری، بی دادی،
بی رسمی و خارج از تعهد و مسئولیت و
خلاف برنامه عمل کردنی نیست.

ب) هر چه او می کند، هیچ تاوانی، یعنی
هیچ خسارت و غرامتی، در کار نیست. او
قادر مطلق است و هر چه می کند کسی را
جای گله و شکایت نیست، تا چه رسد به
تاوان خواستن.

این حالت غلبه جمال و مسخر شدن
ذهنیت و فعال شدن شهود در ادامه همین
ابیات، در مدخل سومین حکایت پس
از این حکایت که در آنیم، با یادآوری قصه
یوسف و زنان مصر تبیین می شود:

بر زنان مصر چون حالت بگشت؟
زان که مخلوقی بدیشان برگذشت
چه عجب باشد که از دیوانه ای

حالتی تابد ز دولت خانه ای
تا در آن حالت شود بی خویش، او

ننگرد هیچ از پس و از پیش، او
جمله زو گوید بدو گوید همه

جمله زو گوید بدو گوید همه

تا به نزد میر کاریز آن زمان
قصه پیش میر برگفتند راست
زو پرسیدند کاین تاوان که راست؟
میر گفتا: هر که گرگ یک تنه

سردهد در دشت و صحرا گرسنه
بی شک این تاوان بر او باشد درست
هر دورا تاوان از او بایست جست
بنا بر تعلیقات استاد دکتر شفیع کدکنی،
میر کاریز از عرفای قرن پنجم در خراسان
بوده است. آن که خربه همسایه اش امانت
داده بود شکایت دارد و تاوان می خواهد
چون در آسیا خوابش برده و خرامانته رفته
و گرگی خورا دریده و خورده. برای فیصله
دعوا پیش عارف محلشان «میر کاریز»
می روند. او می گوید: تاوان را آن کسی باید
بدهد که گرگ گرسنه ای را یک تنه در دشت
و صحرا سر می دهد (کسی را در جایی سر
دادن یعنی او را رها کردن در آنجا و کسی را
سردادن که فلان کار را بکند یعنی آزادش
گذاشته تا آن کار را بکند). میر کاریز ادامه
می دهد:

بی شک این تاوان بر او باشد درست
هر دورا تاوان از او بایست جست
یعنی متهم و مجرم اصلی که باید ضرر و زیان
هر دوی شما را باز پرداخت کند خداست
که هم خرو هم گرگ را او سرداده است،
خری را که در طویله ای یا دست کم به
اخیه ای بسته اند سر می دهد که شبانه از
آسیا دربرود، مثلاً به بوی جفتی یا به بوی
علف چری در حوالی آسیا، و از آن طرف
گرگی گرسنه را یک تنه، یعنی بدون گله
(در حالی که گرگ ها معمولاً گله ای شکار
می کنند)، در دشت و صحرا سر می دهد.

اینجا گستاخی میر کاریز نسبت به خدا
نمود و سرریز حال توحید اوست. ما از
این حکم دادن میر کاریز علیه خدا، که او را
مجرمی می داند که باید تاوان هردو، هم مرد
خرباخته هم مرد خراپه کرده، را بدهد،
احساس بدی به مان دست می دهد چون
فکرمی کنیم او دارد خدا را خراب می کند
و اعتراض به خدا دارد که چرا باید این گونه
بشود. پس تو آن بالا چه کاره ای؟ بله! ما
از حرف میر کاریز طعنه به حق دریافت
می کنیم، اما حال میر کاریز را عطار در بیت
بلا واسطه بعدی می گوید:

یارب این تاوان چه نیکومی کند

هیچ تاوان نیست هر چه او می کند
تاوان کردن در اینجا به معنی تاوان دادن
نیست، معنی اش این است: کوتاهی کردن